

ادبیات عساق

درس ششم: پرورده عشق
کارگاه متن پژوهی
گنج حکمت: مردان واقعی
درس هفتم: باران محبت
کارگاه متن پژوهی
شعر خوانی: آفتاب حسن

کتاب: فارسی 2

پایه: یازدهم

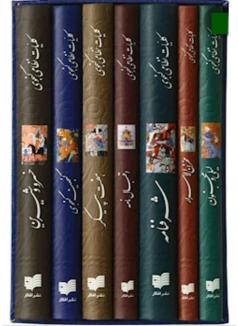
درس: ششم، پرورده عشق

مدرس: مریم برونی

استان خوزستان، ناحیه چهار اهواز

درس ششم

پرورده عشق



کنایه اغراق آمیز

استعاره

تشبیه

کنایه

مجنون

مشهور، نامی

رها کردن، قطع امید کردن

دلسوزی

و همدلی با مجنون

توسل به خدادند

موجب رهایی و

برطرف شدن مشکلات است

کنایه

آماده حرکت شد

مجاز

دل

مشهور شدن

چهره زیبای لیلی

شد چون مه لیلی آمان گیر
در شیفتگی تمام تر گشت

چون رایت عشق آن جهاگیر
هر روز خنیده نام تر گشت

درماند پدر به کار او سخت جناس

نهاد

برداشتند دل ز کار او بخت

هر یک شده چاره ساز با او

خویشان همه در نیاز با او

سخن گفتند

در چاره گری زبان کشیدند

بچاگرگی و را چو دیدند

استعاره

کز کعبه گشاده گردد این در

کنایه

گفتند به اتفاق یک سر

محراب زمین و آمان اوست

حاجت که جمله جهان اوست

اشتر طلبید و محمل آراست

چون موسم حج رسید، برخاست

بنشانند چو ماه در یکی مهد

فرزند عزیز را به صد جهد

چون کعبه نهاد حلقه در گوش

تشبیه

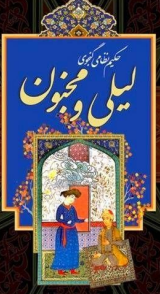
آد سوی کعبه، سینه پر جوش

کنایه

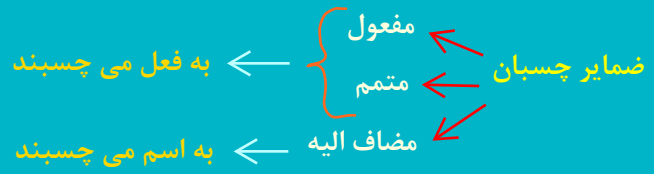
اظهار بندگی

کنایه

با اشتیاق و اضطراب



متعم
گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست؟
مفعول
دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست
پرورده عشق شد سرشتم
مضاف الیه



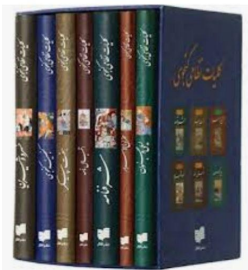
این ضمایر گاه در جای اصلی خود قرار نمی گیرند
وجه خدا اگر شودت منظر نظر

کعبه مقدس است
ارزشمند
گفت: «ای پسر، این نه جای بازی است
گو، یا رب از این گزاف کاری
دریاب که مبتلای عشقم
مجنون چو حدیث عشق بشنید
چنبه زده
۱۵ از جای چو مار حلقه برجت
می گفتم، گرفته حلقه در بر
گویند ز عشق کن جدایی
پرورده عشق شد سرشتم
یا رب، به خدایی خدائیت
کز عشق به غایت رسانم
گرچه ز شراب عشق متم
از عمر من آنچه هست بر جای
می داشت پدر به سوی او گوش
دانست که دل، اسیر دارد
کنایه

بشاب که جای چاره سازی است
توفیق دهم به رستگاری
آزاد کن از بلای عشقم
اول بگریست، پس بخنید
در حلقه زلف کعبه زد دست
کامروز منم چو حلقه بر در
این نیست طریق آشنایی
جز عشق مباد سرنوشم
وانگه به کمال پادشائیت
کاو ماند اگر چه من ناغم
عاشق تر ازین کنم که حتم
بتان و به عمر لیلی افزای
کاین قصه شنید، گشت خاموش
دردی نه دواپذیر دارد
لیلی و مجنون، نظامی گنجهای

پنج جمله
مفعول
مرا
بی قراری و دل نازکی عاشق
متوسل در گاه خداوند شد
عاشق وفادار است
عشق ازلی و ابدی است
نهی خود در برابر معشوق
اشتیاق عاشق
بی نهایت است
عشق فصل الخطاب است
عشق درمان ندارد

جناس نام
استعاره
مجاز
جناس نام
قید
ش
د
استعاره



شناسه

مضاف الیه

مخفف فعل اسنادی

در نقش مفعول یا متمم

عاشق تر از این کنم که هستم

گرچه ز شراب عشق مستم



شناسه

مفعول

مخفف فعل هستم

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

■ جهد برتوست و بر خدا توفیق زانکه توفیق و جهد هست رفیق سنایی

■ خنیده به گیتی به مهر و وفا ز اهریمنی دور و دور از جفا فردوسی

۲ سال گذشته خواندیم که در شیوه بلاغی، جای اجزای کلام در جمله، تغییر می کند،

اما در متن آموزشی، مطابق با شیوه عادی و نوشتار معیار، نهاد در آغاز جمله و فعل در پایان آن قرار می گیرد.

■ اکنون اجزای بیت زیر را مطابق زبان معیار مرتب کنید.

گفتند به اتفاق یکسر کز کعبه گشاده گردد این در

۳ در بیت‌های زیر، نقش «م» را بررسی کنید.

الف) دریاب که مبتلای عشقم آزاد کن از بالای عشقم

ب) پرورده عشق شد سرشتم جز عشق مباد سرنوشتم

قلمرو ادبی

۱ شاعران، در سرودن منظومه‌های داستانی، غالباً از قالب «مثنوی» بهره می گیرند؛

مهم ترین دلیل آن را بنویسید.

۲ هریک از بیت های زیر را از نظر کاربرد آرایه های ادبی بررسی کنید.

■ چون رایت عشق آن جهان گیر شد چون مه لیلی آسمان گیر

■ برداشته دل ز کار او، بخت درماند پدر به کار او سخت

۳ در بیت زیر، شاعر چگونه از تشبیه برای خلق کنایه بهره گرفته است؟

آمد سوی کعبه، سینه پر جوش چون کعبه نهاد حلقه در گوش

قلمرو فکری

۱ معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

حاجت گه جمله جهان اوست محراب زمین و آسمان اوست

۲ در بیت های هفدهم و بیستم، کدام ویژگی های «مجنون» بارز است؟

۳ بر مبنای درس و با توجه به بیت های زیر، تحلیلی از سیر فکری پدر مجنون ارائه دهید.

■ عشق بازی، کار بیکاران بُود عاقلش با کار بیکاران چه کار؟

نعمت الله ولی

■ از سر تعمیر دل بگذر که معماران عشق روز اول، رنگ این ویرانه، ویران ریختند

بیدل

۴ مفهوم بیت زیر را با نگرش خویشانِ مجنون و چاره سازی آنها مقایسه کنید.

■ یک بار هم ای عشق من از عقل میندیش بگذار که دل حل بکند مسئله ها را

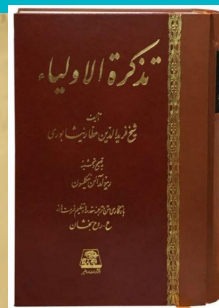
محمدعلی بهمنی

۵

گنج حکمت مردان واقعی

عارف قرن سوم

یکی از کوه لُکام به زیارت «سَری سَقَطی» آمد. سلام کرد و گفت: «فلان پیر از کوه لُکام تو را سلام ^{به} گفت.»
سَری گفت: «وی در کوه ساکن شده است؟ بس کاری نباشد. مرد باید در میان بازار مشغول تواند بود، چنان که یک لحظه از حق تعالی غایب نشود.»
عارف همیشه در حضور است تذکرة الاولیا، عطار



انسان بزرگ و عارف واقعی ضمن پرداختن به امور زندگی و معاشرت با مردم

همیشه به یاد خداست و هیچگاه از او غافل نیست